

## Original Article

## Determining the Criteria of Litigants in the Appeal Stage



Maryam Heydarizadi \*

*Master's student in law, majoring in private law, Payam Noor University, Sanandaj, Saqez branch, Saqez, Iran*

**Citation** Maryam Heydarizadi, **Determining the Criteria of Litigants in the Appeal Stage.** *J. Law Political Stud.*, 2023, 3(2), 112-130.

<https://doi.org/10.48309/ilps.2023.2.4>



## Article info:

Received: 10 May 2023

Accepted: 17 September 2023

Available Online: 20 September 2023

ID: JLPS-2309-1073

Checked for Plagiarism: Yes

**ABSTRACT**

**Introduction:** In accordance with a fundamental tenet governing civil procedure law, the initiation of an appeal is constrained by the scope to which a matter was considered during the initial stage. However, legislative provisions at times introduce deviations from this principle. The well-established doctrine of "prohibition of new claims at the appellate stage" dictates that appellate judges are restricted to the issues and judgments of the lower court. Nevertheless, the rule concerning "restricting the participation of parties not originally involved in the lawsuit at the appellate stage" may, in some instances, be influenced by the potential interests and advantages associated with involving third parties at this higher level. **Method:** Considering the inherent nature of the subject matter and the research objectives, the present study adopts a qualitative approach, employing a descriptive and analytical methodology. It is rooted in the exposition, interpretation, and rationalization of materials extracted from pertinent sources. **Findings:** The filing of certain ambiguous lawsuits, including third-party interventions and their statutory preliminary hearings, is attributed to a variety of factors, interests, philosophies, and objectives envisioned by the legislator, leading to notable deviations from the aforementioned rules. These deviations manifest in various forms, including the design of specific procedures that result from primary lawsuits being elevated to the appellate stage. This includes applications for satisfaction of demands and urgent hearings before the Court of Appeals, along with the preliminary hearing of foreclosure claims in the cases under consideration. Moreover, the intertwined nature and mutual influence of the primary and underlying lawsuits in consolidated proceedings justify the legislator's prescription in the initial proceedings of the appellate court. **Results:** The Court of Appeals' initial review of certain ambiguous lawsuits, as mandated by the legislator, enables the establishment of specific procedures and special mechanisms to address issues devoid of a substantive aspect. This authority is granted on the basis of two primary considerations: first, the existence of an appeal claim, which confers competence upon the appellate court to handle such proceedings. This applies particularly in cases where the appellant, following their appeal, seeks to satisfy their demand or requests urgent proceedings in the appellate jurisdiction.

**Keywords:**

Counterclaim, third-party claim, additional claim, vague claims, main claim, appeal stage.

\*Corresponding Author: [hzadymaryam@yahoo.com](mailto:hzadymaryam@yahoo.com) (parnian fallahia)

## تعیین ملاک اصحاب دعوا در مرحله تجدید نظر خواهی

مریم حیدری زادی\*

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق، گرایش حقوق خصوصی، دانشگاه پیام نور سمنان، سقز، سقز، ایران



ارجاع: مریم حیدری زادی، تعیین ملاک اصحاب دعوا در مرحله تجدید نظر خواهی، نشریه حقوق و مطالعات سیاسی،

دوره ۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲: ۱۱۲-۱۳۰.

doi <https://doi.org/10.48309/jlps.2023.2.4>

## چکیده



اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۶ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ آنلاین شدن: ۲۹ شهریور ۱۴۰۲

کد مقاله: JLPS-2309-1073

زمینه و هدف: طبق یکی از اصول حاکم بر قانون آیین دادرسی مدنی، دعوی فقط در حدی که در مرحله نخستین رسیدگی شده می‌تواند در تجدیدنظر مطرح شود، لیکن این اصل گاهی به تجویز مقنن، مخدوش می‌شود. قاعده معروف «منع ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر» موجب می‌شود دادرسان دادگاه تجدیدنظر نتواند از موضوع رسیدگی و حکم نخستین قدم فراتر گذارد. همچنین قاعده «منع دخالت اشخاصی غیر از طرفین دعوی نخستین در مرحله تجدیدنظر» نیز گاهی بنا به مصالح و فواید دخالت اشخاص ثالث در مرحله بالاتر ممکن است مخدوش شود. روش: پژوهش حاضر با توجه به ماهیت موضوع و اهداف موردنظر از حیث نوع، کیفی و از نظر روش، توصیفی و تحلیلی است و مبتنی بر توضیح، تبیین، تشریح و استدلال بر اساس مطالب استخراج شده از منابع است. یافته‌ها: طرح برخی دعاوی طاری از جمله ورود ثالث و جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر و تجویز رسیدگی ابتدایی به آن از سوی مقنن، بنا به برخی زایا، مصالح، فلسفه و اهدافی که قانون‌گذار در نظر داشته، موجب شده به نحو استثنائی از قواعد فوق عدول شود. آثاری از جمله طرح برخی طواری دادرسی به تبع دعوی بدوی طاری مطرح شده در مرحله تجدیدنظر؛ مانند درخواست تأمین خواسته و درخواست دادرسی فوری از دادگاه تجدیدنظر و رسیدگی ابتدایی این دادگاه به دعوی اعسار در دعاوی مدنظر و همچنین تجمیع و تأثیر متقابلی که دعاوی اصلی و بدوی مطروحه بر یکدیگر در رسیدگی توأمان به آن‌ها وجود دارد و نتایج آن، می‌تواند موجب توجیه تجویز مقنن در رسیدگی ابتدایی دادگاه تجدیدنظر باشد. نتایج: رسیدگی نخستین دادگاه تجدیدنظر به برخی دعاوی طاری، به صورت ماهیتی و بنا به تجویز قانون‌گذار، موجب می‌شود که برخی طواری دادرسی و آیین‌های ویژه رسیدگی به موضوعاتی که جنبه ماهوی ندارد نیز در این مرجع قابلیت رسیدگی داشته باشد. علت و مبنای رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به این گونه امور دو وجه دارد: یکی اینکه دعوی تجدیدنظر خواهی مطرح است و به تبع آن، دادگاه تجدیدنظر صالح در رسیدگی به این گونه طواری دادرسی است؛ همانند آنجا که تجدیدنظرخواه در پی تجدیدنظر خواهی در مرجع تجدیدنظر، درخواست تأمین خواسته یا دادرسی فوری می‌کند.

## کلیدواژگان:

دعوی متقابل، دعوی جلب ثالث، دعوی اضافی، دعوی طاری، دعوی اصلی، مرحله تجدیدنظر.

## مقدمه

جهات و دلایل خود را اظهار کرده و ظرف سه روز در خصوص. پس از جلسه با تقدیم دادخواست از دادگاه درخواست جلب او را بنماید دعوی اضافی، صراحتی در قانون یافت نمی‌شود. با وجود این، برخی با استناد به ملاک ۱۳۵ و ۱۴۳ ق.آ.د.م. بر این اعتقادند که دعوی اضافی نیز باید تا پایان جلسه اول، مواد ۹۸ دادرسی طرح شود. این در حالی

در قانون آیین دادرسی مدنی برای طرح برخی از دعاوی طاری مهلت تعیین شده است. از جمله این‌که در ماده ۱۴۳، مهلت طرح دعوی متقابل را تا پایان جلسه اول اعلام کرده و هر یک از اصحاب دعوا که جلب شخص ثالثی را لازم بدانند، در ماده ۱۳۵ اعلام کرده می‌تواند تا پایان جلسه اول دادرسی

همان احقاق حق و اجرای عدالت است دور بماند و از سوی دیگر موجبات سلب اعتماد افراد جامعه از این دستگاه فراهم گردد. دعاوی طاری با چنین اهمیتی متأسفانه آنچنانکه شایسته بوده مورد توجه قانونگذار، حقوقدانان و ارباب عمل یعنی وکلای دادگستری قرار نگرفته‌اند. (حسینی، ۱۳۸۹: ۴۸).

تنها تعداد معدودی از مواد قانون آیین دادرسی مدنی به این‌گونه دعاوی توسط قانونگذار و تکرار مکررات توسط حقوقدانان و اساتید در کتب و آثار ایشان و وجود اختلاف در میان حقوقدانان و رویه قضایی در رابطه با برخی مسائل حقوقی مربوط به این دعاوی است. دعاوی طاری به علت اینکه پیش‌ازین تحقیق هیچ‌گاه به نحو مجزا مورد مذاقه قرار نگرفته‌اند بر از نکاتی می‌باشند که یا توجه کافی به آنها نشده یا اینکه در مورد آنها اختلافاتی میان حقوقدانان وجود دارد. این تحقیق به نکات مزبور پرداخته است و در آن سعی در روشن نمودن زوایای تاریک دعاوی طاری از طریق معرفی و شناسایی ارکان آن دعاوی و ارائه پاسخ‌های مناسب و شایسته برای مسائل حقوقی پاسخ داده نشده گردیده است. در این مقاله پژوهشگر به دنبال پاسخ به این سؤال است؛ با توجه به اصل دادرسی دو مرحله‌ای جواز طرح دعاوی طاری در مرحله تجدیدنظر بر چه مصالحی استوار است؟ در پاسخ به سؤال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که؛ به نظر می‌رسد، لزوم رسیدگی توأمان به دعاوی مرتبط و تسریع در رسیدگی و کاهش هزینه‌های دادرسی موجب جواز طرح برخی دعاوی طاری در مرحله تجدیدنظر گردیده است. یکی از اهداف در این پژوهش در پی این هستیم که به بررسی یکی از مسائل مهم آیین دادرسی بپردازیم که زوال و توقیف دادرسی در دعاوی اصلی چه تأثیری بر دعاوی طاری مطرح شده در ضمن رسیدگی به دعاوی منبایی دارد؛ که پاسخ به این امر می‌تواند در رسیدگی شایسته و جلوگیری از تضییع حقوق اصحاب دعاوی مؤثر افتد.

#### ۱- مبانی نظری

است که در خصوص دعاوی ورود ثالث چنین مهلت‌هایی مقرر نشده بلکه در ماده ۱۳۰ ق.آ.د.م. اعلام... تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است وارد دعوا گردد» شده شخص ثالث می‌تواند در مورد آن دسته از دعاوی طاری که قانون برای طرح آنها مهلت خاص مقرر کرده است، صراحتی در قانون یافت نمی‌شود که ضمانت اجرای چنین مهلت‌هایی را مقرر کرده باشد. از این رو، مسئله، مورد بحث حقوقدانان واقع شده و احتمالاتی در این زمینه قابل بررسی است از جمله: (الف)؛ نپذیرفتن دعوا (ب)؛ رسیدگی مستقل و (ج)؛ تفصیل بین موارد مختلف. در قانون (جدید) آیین دادرسی مدنی فرانسه در مواد ۶۳ تا ۷۰ دعاوی طاری بیان شده‌اند. در این مواد، قانونگذار، مهلت خاصی برای دعاوی طاری، مقرر نکرده است، مگر در مورد درخواست جبران خسارت که در ماده ۷۰ اعلام شده در صورتی که خطر تأخیر فراوان در اتخاذ تصمیم و صدور رأی پرونده اصلی و طاری باشد، دادگاه دعاوی خسارت را تفکیک می‌کند. دعاوی طاری از جمله امور اتفاقی می‌باشند که در بسیاری از دعاوی مطروحه در دادگستری حداقل با یکی از آنها مواجه هستیم. دعاوی طاری از جمله مباحث بسیار مهم قانون آیین دادرسی مدنی ایران می‌باشند زیرا معمولاً تصمیم‌گیری نسبت به دعاوی اصلی منوط به روشن شدن نتیجه آنها است. حدوث دعاوی طاری در اثنای رسیدگی به دعاوی دیگر سبب ایجاد پیچیدگی در فرایند دادرسی و بروز مسائل و موارد حقوقی‌ای می‌گردد که عدم توجه به آنها غیرممکن است. با طرح این‌گونه دعاوی مسائل و موضوعاتی از قبیل شرایط و نحوه طرح دعاوی طاری توسط اصحاب دعوا، نحوه و چگونگی رسیدگی و تصمیم‌گیری محاکم در رابطه با این دعاوی، آثار طرح این دعاوی، حقوق و تکالیف طرفین دعاوی طاری و اصلی و مواردی از این قبیل نیز مطرح می‌گردند که عدم توجه به آنها و عدم تحلیل و تبیین صحیح آنها ممکن است در مواردی سبب گردد که دستگاه‌های قضایی در موضوعی واحد رویه‌های متفاوتی اتخاذ نمایند و در نتیجه از یک طرف دستگاه قضایی از رسالت اصلی خود که

دعوا متوقف می‌شود. در این موارد قربانی ثالث محسوب نمی‌شود تا فقط حق دخالت او به مطالبه خسارت محدود شود. در جرائم غیرقابل گذشت جامعه طرف دعوا قرار می‌گیرد و امکان ورود شخص ثالث در دادرسی دیده نمی‌شود اما در جرائم قابل گذشت، زیان‌دیده از جرم در فرآیند رسیدگی، بیگانه نبوده و یکی از دو طرف اصلی دعوا است. بنا بر آنچه گفته شد این گروه اعتقاد دارند «دخالت اشخاصی که به کلی از دعوای جزایی خارج هستند و شخص ثالث به معنای شخصی که نه مجرم است و نه قربانی و زیان‌دیده از جرم به شمار می‌روند نیز در دادرسی (در موارد وجود ارتباط کامل یا مؤثر با دعوی) امری ممنوع نبوده و به جهات مختلف قابل قبول است» زیرا که گاه موردی پیش می‌آید که رسیدگی به دعوای کیفری تنها از طریق اعلام صحت یا بطلان دعوای ثالث ممکن است و مؤید این مطلب اصل عقلایی «ملازمه اذن در شیء یا اذن در لوازم آن» است. از جمله دلایلی که می‌توان در دعوا به آن استناد کرد اسناد هستند. اسناد با توجه به نوع آن دارای قدرت اثباتی خاص خودشان هستند. اسناد به دو نوع هستند اسناد رسمی و اسناد عادی. حکم دادگاه یک نوع سند رسمی است و اثبات خلاف آن نیز علی‌الاصول با ادعای جعل امکان‌پذیر است. نکته قابل توجه آن است که رسمیت حکم دادگاه فقط منحصر به قسمتی است که دادگاه شخصاً احراز نموده است مثل نام و مشخصات قضات صادرکننده رأی، حضور اصحاب دعوا در جلسه دادرسی. از دیگر آثار حکم امکان شکایت نسبت به آن است. شکایت از آراء به پنج طریق است. واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی، اعتراض ثالث. گفتیم که از آثار رسیدگی بدوی برخوردار از اصل در تجدیدنظر یک مرجع بالاتر و یک قاضی غیر از قاضی صادرکننده حکم نسبت به آن رسیدگی می‌کند در رسیدگی تجدیدنظر برخلاف رسیدگی فرجامی که صرفاً یک رسیدگی شکلی است و برای تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی با موازین شرع و مقررات قانونی است (م ۳۶۶ ق آ.م). رسیدگی ماهوی به عمل می‌آید و هم نسبت به امور موضوعی و هم

طواری دادرسی به پدیده‌هایی گفته می‌شود که معمولاً بی‌آنکه انتظار آن رود، در ارتباط با دادرسی و در جریان ممکن است بروز نماید و معمولاً صدور رأی قاطع در دعوا موکول به تصمیم‌گیری نسبت به آن‌ها می‌شود. حق دفاع از بدیهی‌ترین حقوقی است که در نظام‌های حقوقی پذیرفته شده و یکی از پایه‌ها و اصول دادرسی منصفانه حق دفاع است و نادیده گرفتن این حق و محروم نمودن شخص باعث می‌گردد که دادرسی صورت گرفته نتواند عنوان عدالت را یدک بکشد. محکوم نمودن شخص بدون ایجاد امکان دفاع از مذموم‌ترین مسائلی است که نه تنها حقوق بلکه اخلاق نیز آن را زشت و ناپسند می‌شمارد. ماهیت دوگانه دعوای متقابل باعث وفور اهمیت و افزایش حساسیت در مورد این دعوا می‌گردد تا جایی که مسائل مربوط به این دعوی مورد اختلاف حقوقدانان بوده و وحدت رویه‌ای درباره چگونگی برخورد با این مسائل وجود ندارد. وجود همین اختلافات و نبودن وحدت رأی است که تحقیق در مورد دعوای متقابل و نقش آن در دادرسی را مهم‌تر و باارزش‌تر می‌نماید. آنچه مورد اختلاف حقوقدانان است این سؤال است که آیا ورود شخص ثالث در دعوای کیفری نیز راه دارد؟ برخی از حقوقدانان به پاسخ این سؤال نپرداخته‌اند و برخی دیگر به صراحت بیان داشته‌اند که مداخله اشخاص ثالث در دادرسی کیفری جز برای مطالبه خسارت ناشی از جرم به‌طور کلی ممنوع است نظر اخیر برگرفته از حقوق غرب است زیرا در این کشورها نقض قانون، رفتار ناقض نظم اجتماعی است و طرف اصلی دعوا در این مواقع دستگاه قضایی و قربانی ثالث محسوب می‌شود. گروهی از حقوقدانان این نظر را نپذیرفته و آن را نقد می‌نمایند. این گروه معتقدند هرچند در دعوای کیفری دخالت ثالث و امکان آن به ثالث بسیار محدود است اما در جرائمی که حیثیت خصوصی آن بر حیثیت عمومی غلبه دارد، باید پذیرفت که امکان ورود شخص ثالث وجود دارد زیرا در چنین دعوای که حیثیت خصوصی آن غلبه دارد و پیگیری منوط به شکایت قربانی جرم است و یا پس از پیگیری دعوا با انصراف و یا عفو قربانی،

## - دعوای ورود ثالث

منظور از شخص ثالث همه اشخاص حقیقی یا حقوقی هستند که در دادخواست اصلی عنوانی از خواهان و خوانده ندارند. شخص ثالث می‌تواند قبل از ختم دادرسی در مرحله بدوی یا در مرحله تجدیدنظر در صورتی که برای خود مستقلاً حقی قائل باشد یا خود را ذی‌نفع در محق شدن یکی از اصحاب دعوای اصلی بداند، دخالت کند. پس از صدور رأی قطعی از دادگاه بدوی یا تجدیدنظر چنانچه شخص ثالث از رأی صادره متضرر شود و در جریان دادرسی دخالت نداشته باشد، می‌تواند به‌عنوان ثالث نسبت به آن رأی اعتراض کند. دعوای اصلی همواره توسط خواهان علیه خوانده اقامه شده و به‌طور معمول نیز با مشارکت این دو طرف به آن رسیدگی و به صدور رأی قطعی منجر می‌شود اما با این وجود ممکن است شخص ثالثی از دعوایی که بین خواهان و خوانده اصلی در جریان است، مطلع شود و احساس کند حقوقی از وی در معرض تضییع است و به همین دلیل، برای حفظ حقوق خود وارد جریان دادرسی شود. از نظر آیین دادرسی مدنی، افراد به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول و دوم (خواهان و خوانده) اصحاب دعوا را تشکیل می‌دهند. گروه سوم که خارج از شمول اصحاب دعوا هستند در برابر دو گروه قبلی عنوان «شخص ثالث» را دارند. قلمرو اصلی ورود شخص ثالث، دعوای مدنی است که به لحاظ طبیعت ویژه خود علاوه بر متداعیین اصلی به حقوق و منافع شخص یا اشخاص ثالث مربوط است. منظور از شخص ثالث همه اشخاص حقیقی یا حقوقی هستند که در دادخواست اصلی عنوانی از خواهان و خوانده ندارند. شخص ثالث می‌تواند قبل از ختم دادرسی در مرحله بدوی یا در مرحله تجدیدنظر، در صورتی که برای خود به‌طور مستقل حقی قائل باشد یا خود را ذی‌نفع در محق شدن یکی از اصحاب دعوای اصلی بداند، دخالت کند. پس از صدور رأی قطعی از دادگاه بدوی یا تجدیدنظر، چنانچه شخص ثالث از رأی صادره متضرر شود و در جریان دادرسی دخالت نداشته باشد، می‌تواند به‌عنوان ثالث نسبت به آن رأی

امور حکمی تصمیمی‌گیری می‌شود. دوباره قضاوت کردن ایجاب می‌کند؛ دادگاه هر اقدامی که برای احراز امور موضوعی لازم است انجام دهد. رسیدگی به اصالت اسناد، تحقیق از شهود، صدور قرار کارشناسی و در جنبه حکمی نیز قانون مناسب را دیده و مطابق آن حکم دهد. گفتیم که تجدیدنظر دوباره قضاوت کردن و رسیدگی مجدد نسبت به دعوایی است که در مرحله بدوی مورد قضاوت بوده، بنابراین از یک طرف طرح ادعای جدیدی علی‌القاعده مجاز نیست و از طرف دیگر دخالت اشخاص جدید نیز علی‌الاصول ممنوع خواهد بود. در مرحله تجدیدنظر اشخاص ثالث نیز ممکن است وارد فرایند دادرسی شوند. مهلت درخواست تجدیدنظر اصحاب دعوا بر ای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدت واخواهی است. البته در این مورد ملاک مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۴۰ قانون جدید (عذر موجه) باید رعایت شود.

## ۲- مباحث نظری

## - مفهوم و معانی دعوای طاری

دعوای طاری دعوایی است که در اثناء رسیدگی به دعوی دیگر از طرف اصحاب دعوی یا ثالث اقامه می‌شود خواه اصحاب دعوی یا ثالث بر یکدیگر اقامه کنند یا بر ثالث و یا ثالث بر یکی از اصحاب دعوی اقامه کند. با توجه به تعریف ارائه شده در ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، دعوای طاری دارای شرایط است و با احراز شرایطی یک دعوا، دعوای طاری نامیده می‌شود. شرط اول اینکه یک دعوی اصلی وجود داشته باشد. شرط دوم اینکه دعوای طاری با دعوای اصلی مرتبط یا دارای یک منشأ باشد. دعوای طاری را ممکن است خواهان یا خوانده علیه ثالث مطرح نماید و یا برعکس. مضافاً ممکن است خواهان یا خوانده علیه یکدیگر دعوای طاری مطرح نمایند. دعوای جلب ثالث، دعوای ورود ثالث، دعوای اضافی و دعوای متقابل از مصادیق دعوای طاری به حساب می‌آید (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۹: ۲۳۸۱).

دعوی موجب اثبات یا رد دعوی دیگر گردد، این ارتباط را ارتباط کامل گویند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۳۰۱).

#### دعوی اصلی

یکی دیگر از آثار طرح دعوی ابتدایی در جریان دادرسی به دعوی اصلی در مرحله تجدیدنظر، ایجاد تأخیر در رسیدگی به دعوی اصلی یا دعوی است که موعد رسیدگی است. قوانین جاری، در این خصوص ساکت است. به لحاظ نص خاص در مورد بعضی از دعوی مرتبط مانند دعوی ورود و جلب ثالث و تقابل، رسیدگی توأم به دعوی مرتبط الزامی است و این ارتباط یا اتحاد منشأ و بین دو دعوی، پیوند دائمی ایجاد می‌کند که جز در بعضی موارد خاص، این پیوند از هم گسسته نمی‌شود. به نظر عده‌ای چنانچه دعوی مطرح شده به دعوی اصلی به لحاظ وجود نقص در دادخواست، موعد رسیدگی نباشد و یا به هر علت دیگر از جمله عدم فرصت و مهلت کافی برای ابلاغ در تعیین جلسه رسیدگی و... امکان این رسیدگی وجود نداشته باشد، دادگاه تجدیدنظر مکلف خواهد بود که رسیدگی به دعوی اصلی را تا تکمیل شدن دادخواست دعوی بدوی و یا فراهم شدن زمینه ابلاغ نسخه ثانی دادخواست و ضمایم به تأخیر بیندازد (مقصود پور، ۱۳۸۹: ۳۵۱).

#### دعوی جلب ثالث

با توجه به کلیاتی که بیان شد، شایسته است مقاطعی که دعوی جلب ثالث در آن مقاطع قابل اقامه است بیان شوند. به دلالت ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست جلب ثالث در هریک از دو مرحله قابل طرح است. هریک از دو مرحله‌ای فوق نیز ممکن است حسب وضعیت پرونده مربوطه دارای دو مقطع باشند که مقطع رسیدگی اولیه یکی از این مقاطع و مقطع رسیدگی به واخواهی نیز مقطع دیگر است. در فاصله‌ی بین دادخواست تا صدور حکم غیابی اگر یکی از طرفین بخواهند جلب ثالث نمایند، باید تا پایان جلسه اول دادرسی اقدام نمایند یا با اظهار در جلسه اول دادرسی ظرف سه روز پس از این جلسه دادخواست خود را تقدیم نمایند؛

گاهی دخالت شخص ثالث اجباری است و آن، زمانی است که یکی از طرفین دعوا شخص ثالثی را به دادرسی جلب کند. مواد ۱۳۰ تا ۱۳۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ به مبحث «ورود شخص ثالث» اختصاص یافته است. ماده ۱۳۰ این قانون مقرر می‌دارد: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی‌نفع بداند، می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است، وارد دعوا شود. چه این که رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدیدنظر. در این صورت نامبرده باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است، تقدیم و در آن منظور خود را به‌طور صریح اعلام کند.»

#### دعوی مرتبط

عبارت دعوی مرتبط از ترکیب دو واژه «دعوی» و «مرتبط» تشکیل شده است. دعوی در لغت اسم مصدر در ادعا و از ریشه دعوا به معنی خواهانی، خواسته‌شده، طرح دعوا، خواستار شدن و طلب است. مفهوم اصطلاحی دعوا توسط قانون‌گذار تعریف نشده است اما حقوقدانان آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند: دعوا، عملی است تشریفاتی که به منظور تثبیت حقی که مورد انکار و تجاوز واقع شده است، انجام می‌شود. (متین دفتری، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۹۰).

مرتبط در لغت اسم فاعل است به معنای پیوسته و چیزی که به چیز دیگری ربط دارد. (معین، ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۹۹۰). مفهوم اصطلاحی مرتبط نیز با مفهوم لغوی آن یکسان است. در ماده ۱۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی در تعریف دعوی مرتبط آمده است: «بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد.» به عبارت دیگر وقتی بین دو دعوا ارتباط کامل موجود است که صدور رأی در یکی از دو دعوی موجب بی‌نیازی از انشاء رأی در مورد دعوی دیگر باشد یا اثبات یکی از دو

**– آرای قابل تجدیدنظر و غیر قابل تجدیدنظر**

قانون‌گذار در ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است که: آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است؛ مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد.

اولاً: بین قطعیت با تجدیدنظر ملازمه ایجاد نموده است به عبارت دیگر این دو مفهوم را در هم ادغام و تعریف حکم قطعی را با حکم قابل تجدیدنظر مرتبط دانسته است. حال آنکه قاعدتاً بین این دو اصطلاح عموم و خصوص من وجه حاکم است نه ترادف. ثانیاً: در این ماده آورده است آراء قطعی در صورتی که حکم می‌تواند قطعی و غیر قطعی شناخته شود و قرار قابل تقسیم به قطعی و غیر قطعی نیست؛ زیرا قرار ملازمه با رسیدگی در ماهیت دعوا ندارد. ثالثاً: صدر ماده مزبور دلالت بر پذیرش اصل قطعیت آراء احکام دارد و قابلیت تجدیدنظر استثناء است. رابعاً: مستنداً به ماده ۱۰ و ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی با توجه به سه مرحله‌ای بودن بلکه چهار مرحله‌ای بودن دادرسی در سیستم فعلی چنین استنباط می‌شود که اصل بر قابل تجدیدنظر بودن احکام است مگر این که قانون استثناء کرده باشد.

**– آرای قابل تجدیدنظر**

قانون‌گذار قرارهای قابل تجدیدنظر را در ماده ۳۳۲ ق.ج.پیش‌بینی کرده است. قرارهای مذکور در این ماده قرارهای قاطع دعوا می‌باشند؛ بنابراین قرارهای اعدادی مستقلاً قابل تجدیدنظر نیستند اما شخص می‌تواند ضمن تجدیدنظرخواهی نسبت به اصل حکم، از این قرارها نیز به عنوان جهات موجه شکایت کند.

**– آرای غیر قابل تجدیدنظر**

**الف) حکم مستند به اقرار:** تبصره ماده ۳۳۱ مقرر داشته است؛ احکام مستند به اقرار در دادگاه قابل تجدیدنظر نیست. اقرار اگر در دادخواست یا حین مذاکره در دادگاه یا در یکی از لویحی که به دادگاه تقدیم می‌شود به عمل آید اقرار در دادگاه محسوب می‌شود. (م ۲۰۳ ق.ج). سؤالی که در اینجا مطرح

بنابراین هرگاه وخواه بخواهد جلب ثالث نماید کافی است که در دادخواست وخواهی، این امر و نیز جهات و دلایل آن را اعلام نماید... و تقدیم دادخواست جداگانه لازم نیست. بنابراین دعوی اصحاب دعوا علیه ثالث در صورتی تحت عنوان جلب ثالث مورد رسیدگی قرار می‌گیرد که در مهلت مقرر با ذکر جهات و دلایل، اظهار شده و دادخواست آن نیز تقدیم شود. در غیر این صورت دادگاه در صورت وجود سایر شرایط، جداگانه به آن رسیدگی می‌نماید. در حقوق فرانسه دعوی جلب ثالث نیز مادام که ختم دادرسی اعلام نشده می‌تواند مطرح شود، البته زمان طرح آن باید به گونه‌ای انتخاب شود که مجلوب ثالث فرصت و امکان دفاع داشته باشد. این امر را رعایت اصل تناظر ایجاب می‌نماید (قسمت آخر ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م.ف) بهتر است در ایران نیز امکان طرح دعوی جلب ثالث در مقاطع بعدی نیز پیش‌بینی شود به ویژه آنکه سبب جلب ممکن است در طول دادرسی حادث شود. چنین ترتیبی مجلوب را کمتر در معرض دادرسی یک مرحله‌ای قرار دهد.

**۲- شرایط رسیدگی تجدیدنظر و صدور رأی**

ظاهر قانون اصل را بر قطعیت آراء گذاشته است؛ اما در واقع بسیاری از احکام قابل تجدیدنظر هستند و قطعیت احکام استثنایی است. در ابتدا لازم است حکم قطعی را تعریف کنیم: گفته شده است؛ حکمی که قابل پژوهش نباشد حکم قطعی است. (متین دفتری، (۱۳۸۸ ب)، پیشین، ص ۹). در نقد این تعریف آمده است که این تعریف احکام غیابی قابل پژوهش را هم در برمی‌گیرد در حالی که این احکام قطعی نیستند. (مهاجری، (۱۳۸۹ ب)، پیشین، ص ۱۸) به نظر می‌رسد حکم قطعی حکمی است که از طرق عادی نتوان نسبت به آن شکایت کرد. بر همین اساس حکمی که قابل وخواهی و تجدیدنظر نباشد قطعی است هر چند از طرق دیگر مثل اعاده دادرسی قابل شکایت باشد. (عبدالله، شمس، (۱۳۸۶ الف)، پیشین، ص ۲۲۷)



اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدت واخواهی است. البته در این مورد ملاک مواد ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۴۰ قانون جدید (عذر موجه) باید رعایت شود.

**۲- جهات تجدیدنظر:** «جهات تجدیدنظر یعنی مواردی که به اعتبار حدوث آنها محکوم علیه درخواست تجدیدنظر می‌نماید و در صورت حدوث، مرجع تجدیدنظر مکلف به نقض رأی است» مقصود از ذکر جهت تجدیدنظر رسیدن به هدفی است که تجدیدنظرخواه تصور می‌کند که بدین وسیله رأی نخستین را مورد خدشه قرار داده و آن را در دادگاه تجدیدنظر فسخ و اصلاح می‌کند. جهات تجدیدنظر در ماده ۳۴۸ قانون جدید پیش‌بینی شده است. با وجود شمارش جهات تجدیدنظر در این ماده، در هیچ‌کدام از مواد قانون آ.د.م. برای عدم تصریح جهت تجدیدنظر ضمانت اجرایی تعیین نشده است. علاوه بر آن در تبصره همین ماده مقرر شده است که دادگاه تجدیدنظر اگر جهتی غیر از جهت تصریح شده وجود داشت به آن هم رسیدگی می‌کند. بنابراین ذکر جهات تجدیدنظر در دادخواست الزامی نیست. اداره حقوقی قوه قضائیه در نظریه شماره ۷/۱۸۲۷-۷/۱۷/۴/۶۹ اعلام داشته است «دادخواست تجدیدنظر نباید به صورت کلی باشد مثلاً تجدیدنظرخواه بنویسد به حکم دادگاه اعتراض دارم». با توجه به عدم الزام قانونی به ذکر هرگونه جهت و با عنایت به این که مواد باید طوری تفسیر شوند که حق تجدیدنظرخواهی برقرار باشد. این نظر قابل پذیرش نیست. ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه: منظور از مستندات اعم از حکمی و موضوعی است. مستند حکمی مثل این که دادگاه به قانونی استناد کرده که در آن لحظه فاقد اعتبار بوده است و مستند موضوعی مثل این معتبر حکم قضیه را صادر نماید.<sup>۱</sup> بنابراین در این حالت تجدیدنظرخواه می‌تواند ادعا کند که منبع مورد استناد از لحاظ

است این است که آیا اقرار باید حتماً قاطع دعوا باشد یا نه؟ در قانون سابق در بند ۵ ماده ۴۷۶ اقرار قاطع دعوا آمده بود. یک نظر در این باره می‌گوید عملاً اگر دادگاه حکمی را به استناد اقرار صادر کند اقرار قاطع دعوا خواهد بود؛ پس فقط اقرار قاطع دعوا موجب سقوط تجدیدنظرخواهی است. با توجه به تصریح قانون قبلی و ظاهر قانون جدید پذیرفتن این نظر دشوار می‌نماید؛ با این حال نظر به این که باید تا جایی که می‌شود احکام را به سمت قابلیت تجدیدنظر پیش برد. اقرار به مقدمات دعوا و اقرار ضمنی موجب سقوط حق تجدیدنظر نیست. نکته قابل ذکر این است که حکم مستند به اقرار در دادگاه در صورت ادعای عدم صلاحیت دادگاه یا قاضی صادرکننده رأی قابل تجدیدنظر است. (تبصره م ۳۳۱).

**ب) حکم مستند به رأی کارشناس:** اگر حکم به استناد نظر کارشناس صادر شده باشد و طرفین آن را قاطع دعوا قرار داده باشند قابل تجدیدنظر نیست. تراضی طرفین در تعیین کارشناس دلیل بر آن نیست که طرفین رأی آن را قاطع دعوا نیز قرار داده باشند. پس حتی اگر با تراضی باشد باید آن را قاطع دعوا قرار داده باشند. نکته دیگر این که در قانون جدید اصلاح حکم حذف شده و به جای مصدق نیز کارشناس آمده است پس شخص یا اشخاص مزبور باید کارشناس رسمی باشند. حکم مستند به کارشناس در صورت ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی قابل تجدیدنظر است. (تبصره م ۳۳۱). که رأی کلاً یا جزاً به نفع او صادر شده است. در صورت تعدد تجدیدنظر خواندگان در حالت قابلیت تجزیه و تفکیک رأی، هر یک از محکوم علیه می‌تواند هر کدام از محکوم له را طرف دعوا قرار دهد؛ و بعد از صدور حکم آثار آن تنها متوجه او می‌شود؛ اما در صورتی که محکوم له متعدد باشند و رأی قابلیت تجزیه و تفکیک را نداشته باشد؛ باید تمامی آنها به عنوان خوانده معرفی شوند و الا قرار عدم استماع دعوا صادر خواهد شد در مرحله تجدیدنظر اشخاص ثالث نیز ممکن است وارد فرایند دادرسی شوند. مهلت درخواست تجدیدنظر اصحاب دعوا بر ای

<sup>۱</sup>. قاضی موظف است کوشش کند حکم هر قضیه را در قوانین مدون بیابد و اگر نیابد یا استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید؛ و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.



از صدور حکم قطعی مطرح گردد. پس در مرحله تجدیدنظر، صلاحیت دادگاه تجدیدنظر به درخواست تأمین خواسته، از زمان ارجاع پرونده به آن مرجع شروع می‌شود؛ بنابراین، چند حالت متصور است:

حالت اول: رأی نخستین و قابل تجدیدنظر صادر شود و قبل از تقدیم دادخواست تجدیدنظر، درخواست تأمین خواسته صورت بگیرد. در این حالت، دادگاه بدوی صادرکننده رأی، صالح به رسیدگی است (مهاجری، ۱۳۸۷: ۵۷)

حالت دوم: رأی نخستین و قابل تجدیدنظر صادر و هم‌زمان با تقدیم دادخواست تجدیدنظر و یا در زمان تبادل لوایح، دادخواست تأمین خواسته صورت بگیرد. در این حالت، اختلاف نظر در مورد دادگاه صالح در رسیدگی به درخواست تأمین خواسته مطروحه وجود دارد. البته بدیهی است بعد از صدور حکم غیرقطعی نیز چنین می‌تواند باشد اگر درخواست تأمین خواسته مطرح شود. تا زمانی که حکم بدوی قطعی نشده، اختیار خواهان محفوظ است. نظریه اکثر قضات در این خصوص، این است که مرجع صالح دادگاه بدوی است؛ زیرا تأمین خواسته حالت فوریت دارد و از سوی دیگر، قاضی هنوز فارغ از رسیدگی نیست و رأی صادرشده قطعیت نیافته است؛ اما اندکی معتقدند که دادگاه صالح، دادگاه تجدیدنظر است. البته اینان بین موردی که حکم به نفع خواهان در مرجع بدوی صادرشده و جایی که حکم به رد دعوی یا بی حقی صادرشده است، تفاوت می‌نهند و در مورد اول دادگاه بدوی و در مورد دوم دادگاه تجدیدنظر را صالح به رسیدگی می‌دانند. اداره حقوقی نیز در نظریه‌ای، با تأیید نظر اخیر، اعلام نموده که در حالت مزبور رسیدگی به درخواست تأمین خواسته با دادگاه تجدیدنظر است (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶: ۱۸۳)

اما به نظر نگارنده با توجه به دو ماده ۱۰۸ و ۱۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی و نیز به دلیل فوریت رسیدگی به درخواست تأمین خواسته و جلوگیری از تضییع حق احتمالی متقاضی و با توجه به عدم صدور رأی قطعی و عدم فراغ

فقه جزء منابع معتبر نیست یا رأی به استناد فتوایی صادرشده است که در زمره فتاوی معتبر نیست.

### ۳- طرح برخی طواری دادرسی در مرحله تجدیدنظر

رسیدگی نخستین دادگاه تجدیدنظر به برخی دعاوی طاری، به صورت ماهیتی و بنا به تجویز قانون‌گذار، موجب می‌شود که برخی طواری دادرسی و آیین‌های ویژه رسیدگی به موضوعاتی که جنبه ماهوی ندارد نیز در این مرجع قابلیت رسیدگی داشته باشد. علت و مبنای رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به این‌گونه امور دو وجه دارد: یکی اینکه دعوی تجدیدنظرخواهی مطرح است و به تبع آن، دادگاه تجدیدنظر صالح در رسیدگی به این‌گونه طواری دادرسی است؛ همانند آنجا که تجدیدنظرخواه در پی تجدیدنظرخواهی در مرجع تجدیدنظر، درخواست تأمین خواسته یا دادرسی فوری می‌کند. دیگر اینکه با توجه به مطرح بودن دعوی اصلی، دعاوی طاری همانند جلب و ورود ثالث در این مرحله به‌عنوان دعوی ابتدایی مطرح هستند و به تبع این دعاوی، طواری مزبور نیز مطرح می‌گردند؛ مانند آنجا که وارد ثالث در مرحله تجدیدنظر درخواست تأمین خواسته یا دادرسی فوری کند. با این وصف، بعید نیست که با توجه به تعداد دعاوی اصلی و طاری مطرح شده در این مرحله و از سوی اشخاصی که در این مرحله، به هر یک از عناوین مزبور، دخالت دارند، طواری دادرسی پدیدار و مطرح شوند در این جستار در مقام بیان تمامی موضوعات نیستیم و تنها به قسمتی از این طواری که بارزتر و مبتلا به تر هستند و احیاناً دادگاه‌های تجدیدنظر نیز در رسیدگی به آن‌ها اختلاف رویه دارند، پرداخته می‌شود. طواری دیگری مانند ایرادات، رد دادرسی و... نیز می‌توانند در این مرحله واقع شوند که به علت جلوگیری از اطاله‌ی کلام از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

#### - درخواست تأمین خواسته از دادگاه تجدیدنظر

همان‌گونه که در ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده، ممکن است درخواست تأمین پیش از تقدیم دادخواست اصلی یا ضمن آن و یا در جریان دادرسی تا پیش

شاید به نظر برسد که مقررات مواد ۳۱۱ تا ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به مرحله نخستین است، باید آن را «وارد مورد اغلب» دانست. نیز با توجه به نبودن منبع قانونی و نیز اطلاق ماده ۳۱۰ قانون باید درخواست موقت و صدور آن را از دادگاه تجدیدنظر مجاز دانست (شمس، ۱۳۸۶: ۳۸۸).

از سوی دیگر، در مواد مربوطه (مواد ۳۱۰ تا ۳۲۵) نه تنها ممنوعیتی برای این مرجع وجود ندارد و مواد مذکور کلی و مطلقاند، بلکه علاوه بر آن، مقررات حاکم بر نحوه رسیدگی تجدیدنظرخواهی و دادگاه تجدیدنظر به گونه‌ای است که نه تنها امکان رسیدگی به دستور موقت در این مرجع نفی نمی‌گردد، بلکه از برخی مواد آن می‌توان وجود مجوز را استنباط نمود. ماده ۳۵۶ این قانون، مقررات حاکم بر دادرسی بدوی را در مرحله تجدیدنظر نیز جاری می‌داند (زراعت و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

لذا از ظاهر ماده ۳۱۱ استنباط می‌شود که اگر پرونده در مرجع تجدیدنظر در حال رسیدگی است، درخواست دستور موقت نیز در همان مرجع قابل طرح است (زراعت، ۱۳۸۵: ۱۰۲۲).

البته نظریه مخالف نیز مبنی بر ممنوعیت طرح موضوع در دادگاه تجدیدنظر وجود دارد. طبق این نظر، علاوه بر ممنوعیت رسیدگی در مرحله بالاتر قبل از مرحله بدوی؛ موضوع ماده ۷ قانون آیین دادرسی؛ و علاوه بر اینکه در مقررات سابق آیین دادرسی مدنی، ماده ۷۸۶ آن قانون پیش‌بینی کرده بود که دستور موقت قابل اعتراض نیست، لیکن اگر از دادگاه نخستین صادر شده باشد و در مدت مقرر برای سایر قرارها قابل پژوهش است و این مستند در قانون جدید نیست که از ماده مزبور صلاحیت دادگاه تجدیدنظر در صدور دستور موقت برداشت می‌گردد، ولی در حال حاضر موضوع مسکوت مانده است. با توجه به اینکه مبحث دادرسی فوری قبل از مبحث تجدیدنظر در قانون آیین دادرسی آمده است و در مبحث تجدیدنظر به دادرسی فوری اشاره نشده است و نیز در ماده ۳۱۸ قانون مزبور، آمده است که پس از صدور دستور موقت

دادرس دادگاه بدوی و نیز شروع صلاحیت و مأموریت دادگاه تجدیدنظر پس از ارجاع پرونده به آن مرجع، دادگاه بدوی، صالح به رسیدگی است. حالت سوم: حکم صادر شده، تجدیدنظرخواهی شده و در مرحله تجدیدنظر و در جریان رسیدگی به تجدیدنظرخواهی، رسیدگی به درخواست تأمین خواسته تا زمانی که حکم قطعی صادر نشده است، بر عهده دادگاه تجدیدنظر است؛ زیرا از ماده ۱۱۱ قانون که در مقام تعیین صلاحیت برای مرجع بدوی است، استنباط می‌شود که در مرحله تجدیدنظر رسیدگی به درخواست تأمین با همین مرجع است. از سویی، در ماده ۱۱۶ قانون، قرار صادر شده را قابل اعتراض در مرجع صدور قرار دانسته و در صورت طرح پرونده در مرجع تجدیدنظر، دادگاه بدوی جلسه‌ای جهت رسیدگی به اعتراض نخواهد داشت. افزون بر این، رسیدگی به تبعات دعوا، با مرجعی است که به اصل موضوع رسیدگی می‌کند. البته نظر مخالف نیز وجود دارد که در این مرحله نیز مرجع بدوی را صالح می‌داند. حالت چهارم: در مرحله تجدیدنظر اشخاص ثالث از جمله، وارد ثالث هم‌زمان با طرح ادعا در این مرحله درخواست تأمین نمایند که چون در اینجا مرجع صالح به رسیدگی به دعاوی طاری مطروحه همراه با تجدیدنظرخواهی، دادگاه تجدیدنظر است، مرجع رسیدگی به درخواست تأمین خواسته نیز همین مرجع است.

- درخواست صدور دستور موقت (دادرسی فوری) از

#### دادگاه تجدیدنظر

در حالتی که دادگاه تجدیدنظر در دعاوی‌ای که می‌تواند در ابتدا رسیدگی نماید، مواجه با درخواست دستور موقت شود، مثلاً چنانچه وارد ثالث در مرحله تجدیدنظر چنین درخواستی را مطرح کند بدیهی است که دادگاه تجدیدنظر که به اصل موضوع رسیدگی می‌کند صالح به رسیدگی است. اکنون سؤال اینجاست که اگر دادگاه تجدیدنظر در مقام تجدیدنظرخواهی از رأی نخستین، رسیدگی نموده باشد و درخواست دستور موقت مطرح گردد، آیا این مرجع می‌تواند درخواست دستور موقت صادر نماید؟ اگرچه در بادی امر

صلاحیت محاکم تجدیدنظر را در صدور دستور موقت استنباط نمود و اطلاق ماده ۳۱۰ مفهوم وسیع ماده ۳۵۶ قانون اجازه این امر را به این دادگاه صادر نموده» صدور دستور موقت از سوی دادگاه تجدیدنظر را جایز دانسته است (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸: ۸).

همچنین، در همین موضوع، اختلاف نظر دیگر در مورد تأیید دستور موقت از سوی رئیس حوزه قضایی است که جایی که دادگاه تجدیدنظر مبادرت به صدور دستور موقت می‌نماید، آیا تأیید مزبور نیاز است و اگر نیاز است رئیس حوزه قضایی چه کسی است؟ برخی تأیید مزبور را از سوی رئیس حوزه قضایی ضروری و شخص مزبور را نیز رئیس دادگستری مرکز استان اعلام نموده‌اند. برخی نیز بر عدم نیاز به تأیید دستور موقت از سوی مقام قضایی دیگر اظهار نظر نموده‌اند. برخی نیز به لزوم تأیید دستور موقت از سوی دادگاه تجدیدنظر توسط رئیس کل دادگستری استان نظر داده‌اند. به نظر می‌رسد، همان‌گونه که کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضائیه نظر داده است. در صورتی که دستور موقت از ناحیه محاکم تجدیدنظر با توجه به اطلاق ماده ۳۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی صادر گردد، اجرای آن نیازی به موافقت مقام قضایی دیگر - مثلاً رئیس محاکم تجدیدنظر استان ندارد؛ زیرا علی‌الاصول آرای صادره از محاکم تجدیدنظر قطعی است و انگهی تبصره یک ماده ۳۲۵ قانون، خاص محاکم بدوی و مشعر به تأیید رئیس حوزه قضایی است و نمی‌توان از مفاد آن وحدت ملاک استخراج نمود و در مورد محاکم تجدیدنظر تسری داد. به‌هرحال، علیرغم اینکه قواعد پیش‌گفته و مطالب این بحث، دلالت بر اجازه دادگاه تجدیدنظر در صدور دستور موقت دارد، مناسب است که قانون‌گذار صراحتاً این موضوع را در مقررات مربوطه آیین دادرسی مدنی قید نماید.

در صورتیکه از قبل اقامه دعوی نشده باشد، درخواست‌کننده ظرف بیست روز از تاریخ صدور دستور موقت به منظور اثبات دعوی خود به دادگاه صالح مراجعه و دادخواست خود را تقدیم نماید، منظور از دادگاه صالح، دادگاه بدوی است؛ زیرا به دادگاه تجدیدنظر نمی‌توان از ابتدا دادخواست داد. به‌علاوه، در ماده ۳۵۲ قانون مذکور، دستور موقت، ضمن تجدیدنظرخواهی از اصل دعوی، قابل اعتراض است، لذا برای حفظ قابل اعتراض بودن آن، دادگاه بدوی باید آن را صادر کند؛ بنابراین، دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند دستور موقت صادر نماید (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸: ۷۳۳).

به نظر نگارنده، علاوه بر اطلاق کلمه دادگاه در ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی که شامل دادگاه بدوی و تجدیدنظر می‌شود و عدم ممنوعیت پذیرش موضوع در مرجع تجدیدنظر، با توجه به رسیدگی شکلی و ماهوی این دادگاه و توجه به مفاد ماده ۳۵۶ همان قانون از باب رعایت مقررات بدوی در مرحله تجدیدنظر و اینکه در قانون در خصوص دستور موقت در مرحله تجدیدنظر ترتیب دیگری مقرر نگردیده است و از سویی تقدم و تأخر مباحث آیین دادرسی مدنی نمی‌تواند دلیلی بر جواز یا عدم جواز صدور دستور موقت در مرحله تجدیدنظر باشد و ماده ۳۱۸ آن قانون نیز مربوط به زمانی است که دستور موقت قبل از اقامه دعوی صادر شود و شامل مواردی که دعوی در جریان رسیدگی است نمی‌شود و در مواردی که دعوا در مرحله تجدیدنظر است، دیگر این موضع مطرح نیست که خواهان ظرف چه مدت در مورد اصل دعوی دادخواست بدهد. ماده ۳۲۵ قانون هم در مواردی است که در مرحله بدوی دستور موقت صادر شود و چنانچه در مرحله تجدیدنظر چنین اقدامی صورت بگیرد، دستور موقت صادره مزبور قطعی است، لذا دادگاه تجدیدنظر می‌تواند اقدام به صدور دستور موقت و دادرسی فوری نماید. کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضائیه نیز با اعلام اینکه «اگرچه مواد ۳۱۱ و ۳۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به صلاحیت محاکم بدوی است، اما نمی‌توان از آن نفی

## - رسیدگی به دعوی اعسار از هزینه دادرسی در دادگاه

## تجدیدنظر

به تصریح ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی «رسیدگی به دعوی اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوی اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است» ظاهر ماده مزبور حاکی است که دعوی اعسار از هزینه دادرسی به طور کلی با دادگاه بدوی است و از این ماده مسئولیت مطلق دادگاه بدوی به رسیدگی به دعوی اعسار از هزینه دادرسی به دست می‌آید (مهاجری، ۱۳۸۷: ۱۲۵).

مقنن سپس در ماده ۵۰۵ همین قانون، مقرر نموده «ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی ضمن درخواست نخستین یا تجدیدنظر یا فرجام مطرح خواهد شد. طرح این ادعا به موجب درخواست جداگانه نیز ممکن است. اظهارنظر در مورد اعسار از هزینه تجدیدنظرخواهی و یا فرجام‌خواهی با دادگاهی است که رأی مورد درخواست تجدیدنظر و یا فرجام را صادر نموده است» به نظر می‌رسد حکم مقرر در ماده ۲۴ قانون در مورد درخواست فرجام با حکم مقرر در ذیل ماده ۵۰۵ قانون در تعارض است؛ زیرا عبارت به طور کلی در ماده ۲۴ دلالت دارد که اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجامی باید در دادگاه بدوی رسیدگی شود، در حالیکه ذیل ماده ۵۰۵ حاکی است که اگر فرجام‌خواهی از رأی دادگاه تجدیدنظر باشد، رسیدگی به ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجامی با دادگاه تجدیدنظر خواهد بود، نه دادگاه بدوی (مهاجری، ۱۳۸۷: ۳۸۰).

لذا در امور مدنی اظهارنظر در مورد اعسار از هزینه تجدیدنظرخواهی و یا فرجام‌خواهی با دادگاهی است که رأی مورد درخواست تجدیدنظر و یا فرجام را صادر کرده؛ بنابراین، اگر دادگاه تجدیدنظر حکم بر محکومیت صادر کرده باشد و از آن رأی فرجام‌خواهی شده و یا در شعب تشخیص درخواست رسیدگی شده باشد، رسیدگی به ادعای اعسار در صلاحیت

دادگاه تجدیدنظر استان است که رأی قطعی را صادر کرده (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸: ۸۴۱).

پس معلوم می‌شود که دادگاه تجدیدنظر نیز در مواقعی می‌تواند به ادعای اعسار از هزینه دادرسی رسیدگی نماید و ماهیتاً نسبت به آن رأی صادر نماید؛ از جمله مقنن بنا به حکم خاصی که در ماده ۵۰۵ قانون مقرر نموده، چنانچه فرجام‌خواسته، رأی دادگاه تجدیدنظر باشد، رسیدگی به ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجام با دادگاه تجدیدنظر است. این وضعیت و همین حکم خاص نسبت به اعسار از هزینه دادرسی دعاوی‌ای که ابتدا در دادگاه تجدیدنظر مطرح می‌شود نیز ساری و جاری است. لذا در دعوی اعسار از هزینه دادرسی جلب و ورود ثالث که در مرحله تجدیدنظر به صورت ابتدایی مطرح می‌شود، دادگاه تجدیدنظر بایستی نسبت به آن اظهارنظر نماید و نمی‌توان با حکم کلی ماده ۲۴ قانون، رسیدگی به اعسار از هزینه دادرسی این دعاوی را به دادگاه بدوی محول و واگذار نمود؛ بنابراین، هرچند در قانون آیین دادرسی مدنی مقنن صراحتاً تکلیف این موضوع را مشخص ننموده و نیاز است که به نحو خاص این موضوع پیش‌بینی شود، می‌توان این موضوع را قاعده‌ای پذیرفت که با توجه به حکم مقرر در ماده ۵۰۵ قانون، در دعاوی‌ای که دادگاه تجدیدنظر به صورت ابتدایی، صالح به رسیدگی به آن است، مرجع رسیدگی به اعسار از پرداخت هزینه دادرسی این دعاوی، همان دادگاه تجدیدنظر باشد. به هر حال، هرچند عقیده مخالف نیز در مورد مرجع صالح برای رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی دعاوی طاری ابتدایی مطرح شده در تجدیدنظر مبنی بر اینکه در این‌گونه دعاوی نیز رسیدگی به ادعای اعسار با دادگاه نخستین است وجود دارد، همان‌گونه که بیان شد در این موارد، رسیدگی به اعسار با دادگاه تجدیدنظر خواهد بود؛ زیرا اولاً حتی اگر به موضوع ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی توجه کنیم معلوم می‌شود که مقنن از دادگاهی که رسیدگی نخستین به دعوی و دادگاهی که ابتدا به موضوع رسیدگی می‌کند، نام برده است و دعاوی

دادخواست متقابلی که خارج از موعد تقدیم شده به صراحت اعلام شده؛ دادخواست متقابل خارج از موعد، دعوی مستقل محسوب می‌شود و در صورت ارتباط کامل با دعوی اصلی، به موجب مواد ۱۰۳ و ۱۷ ق.آ.د.م. با صدور قرار رسیدگی توأم، با دعوی اصلی به طور توأم رسیدگی می‌شود (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷: ۴۴۶).

این دیدگاه در برخی از اظهارات بعضی از استادان حقوق مورد تأیید قرار گرفته است از سخن یکی از نویسندگان نیز که در خصوص دعوی متقابلی که در مهلت اقامه نشود، تفکیک آن از دعوی اصلی و رسیدگی مستقل به آن را در صورتی دانسته است که با دعوی اصلی ارتباط کامل نداشته باشد و از یک منشأ نباشند فهمیده می‌شود که در صورت ارتباط کامل یا وحدت منشأ رسیدگی توأم را لازم می‌داند (شمس، ۱۳۸۴: ۵۰۵).

#### ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م.

به موجب ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. در صورتی که دعوی متعددی که ارتباط کامل دارند در یک دادگاه مطرح باشند، لازم است به دعوی مذکور در یک شعبه، به صورت توأم رسیدگی شود. به خاطر اهمیت موضوع، در ادامه ماده، اصحاب دعوا و وکلای ایشان را مکلف کرده، دادگاه را از وجود چنین دعوی‌ای، مطلع نمایند. ماده مورد بحث، صرف ارتباط بین دو دعوا در یک دادگاه را صرف نظر از هر عنوانی و بدون لزوم رعایت شرط دیگر یا مهلتی، موجب لزوم رسیدگی توأم آن دو معرفی کرده است. اطلاق این ماده، اقتضا دارد، دعوی مرتبط در هر زمانی نسبت به دعوی اول مطرح شود، سبب رسیدگی توأم شود. اعم از این که قبل از جلسه اول طرح شده یا بعد از جلسه طرح شده باشد. حتی اگر دعوی مرتبط در زمانی طرح شود که دعوی طرح شده قبلی در مراحل پایانی رسیدگی و در آستانه ختم دادرسی و صدور رأی باشد، تکلیف ماده مورد بحث مبنی بر رسیدگی توأم در یک شعبه لازم است رعایت شود. با وجود این، یکی از استادان حقوق، در خصوص ماده

مورد نظر در این تحقیق نیز دعوی ابتدایی و بدوی می‌باشند که بنا به تجویز مقنن در مرحله تجدیدنظر لیکن به نحو ابتدایی قرار است رسیدگی شود. ثانیاً اگر بپذیریم که در این دعوی اعسار از هزینه دادرسی بایستی در مرحله بدوی رسیدگی شود و از آنجا که حسب رأی وحدت رویه شماره ۶۶۲-۸۲/۷/۲۹ هیئت عمومی دیوان عالی کشور که بیان داشته «رأی اعسار قابلیت تجدیدنظرخواهی دارد» لازم می‌آید که دعوی اعسار مزبور در مرحله بدوی و تجدیدنظر رسیدگی شود حال آنکه دعوی اصلی مثلاً ورود یا جلب ثالث به صورت یک مرحله‌ای باشد و این منطقی و موافق اصول نیست. ثالثاً چون دادخواست دعوی مورد نظر مستقیماً به دادگاه تجدیدنظر تقدیم می‌شود و حتی اگر هم در برخی موارد مانند وارد ثالث یا جلب ثالث هم‌زمان با دادخواست تجدیدنظرخواهی تقدیم دادگاه بدوی شود، از سوی دادگاه بدوی در ماهیت امر اقدامی متصور نیست، لذا اعسار از هزینه دادرسی این گونه دعوی هم که به دادگاه تجدیدنظر تقدیم می‌شود، مستلزم رسیدگی توسط همان دادگاه است و نمی‌توان تصور نمود که دادگاه تجدیدنظر رسیدگی به اصل دعوی تجدیدنظرخواهی و دعوی ابتدایی مطروحه را متوقف به رسیدگی به اعسار در دادگاه بدوی نماید.

#### ۴- تفصیل بین موارد ارتباط دعوا و غیر آن

به موجب این دیدگاه، لازم است بین موارد وجود ارتباط بین دعوی طاری اقامه شده در خارج از مهلت و دعوی اصلی و مواردی که چنین ارتباطی وجود ندارد، فرق گذاشته شود، به این نحو که در موارد عدم ارتباط، دعوی طاری از اصلی جدا و به عنوان دعوی مستقل رسیدگی شود، ولی در موارد وجود ارتباط، با دعوی اصلی به صورت توأم رسیدگی شود؛ بنابراین، به موجب این دیدگاه، نه تنها در هیچ حال، دعوی طاری اقامه شده در خارج از مهلت، رد نمی‌شود، بلکه در مواردی، علی‌رغم عدم رعایت مهلت، لازم است با دعوی اصلی به صورت توأم رسیدگی شود. در برخی از اظهارنظرها در نشست‌های قضایی در پاسخ به سؤالی در خصوص

موردبخت، اصحاب دعوا را مکلف به اعلام دعوی مرتبط در جلسه اول دانسته است (شمس، ۱۳۸۲: ۱۷۳).

ولی با فرض پذیرفتن چنین مهلتی برای تکلیف اصحاب دعوا، چنین مطلبی ملازمه با این نخواهد داشت که دادگاه نیز در صورتی مکلف به رسیدگی توأم باشد که اصحاب دعوا، تکلیف اعلام دعوی مرتبط را در مهلت انجام داده باشند و در خارج از آن، تکلیفی به توأم نمودن دعوی مرتبط (در موارد طرح در یک شعبه) یا اقدام در جهت آن به شرح ماده موردبخت (در موارد طرح در شعب مختلف) نداشته باشد؛ زیرا عبارت این ماده و صدر و ذیل آن به‌خوبی نمایانگر آن است که دادگاه در موارد اطلاع بر دعوی مرتبط، صرف‌نظر از اعلام یا عدم اعلام اصحاب دعوا و وکلای آنان، مکلف به توأم نمودن پرونده‌ها یا اقدام در جهت آن است. در خصوص تکالیف مقرر در ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. می‌توان گفت، در خصوص تکلیف اصحاب دعوا نسبت به اعلام دعوی مرتبط، با توجه به سکوت قانون‌گذار و خصوصی بودن دعوا، ضمانت اجرای خاصی برای این تکلیف نمی‌توان در نظر گرفت؛ اما در مورد تکلیف وکیل در این خصوص و تکلیف قاضی به توأم کردن رسیدگی، در صورت عدم رعایت چنین تکالیفی، با توجه به وظایف شغلی این افراد، این تخلفات از جهت انتظامی قابل پیگیری است، ولی نمی‌توان اثری بر رسیدگی و رأی صادره بر اساس آن قائل شد و نقض رأی را به خاطر آن درخواست کرد. در این ماده نه‌تنها مهلتی برای اقامه دعوی مرتبط مقرر نشده، بلکه مواردی که دعوی مرتبط بسیار دیر و در پایان رسیدگی به دعوی اول مطرح شود استثناء نشده است. وانگهی صرف ارتباط دو دعوا در یک دادگاه برای اجرای ماده موردبخت صرف‌نظر از شمول یا عدم شمول عناوینی از قبیل متقابل، جلب، ورود و اضافی، کافی است؛ بنابراین، این ماده شامل مواردی می‌شود که دعوی مرتبط به‌طور مستقل و بدون استفاده از عناوین یادشده یا تحت عناوین مذکور طرح شود. اگرچه در خصوص دعوی مرتبط طرح‌شده تحت عناوین یادشده، با توجه به مقررات مربوط به

آن دعوی و صرف‌نظر از ماده موردبخت، دادگاه مکلف به رسیدگی توأم است، اما این مطلب مانع از شمول ماده یادشده بر دعوی مرتبط با عناوین مذکور نیست. باوجوداین، یکی از اساتید ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. را مربوط به دعوی مرتبط در غیر از موارد متقابل، جلب، اضافی و ورود دانسته است شاید منظور این بوده است که با توجه به این‌که در دعوی تحت عناوین یادشده بر اساس مقررات خاص مربوط به آن، دادگاه مکلف به رسیدگی توأم است، در این موارد، ماده موردبخت، اثر و فایده‌ای ندارد، بلکه اثر و فایده آن در سایر موارد ظاهر می‌شود که اگر این ماده نبود، رسیدگی توأم در آن‌ها با تردید و اشکال مواجه بود؛ اما اگر منظور این باشد که قصد قانون‌گذار از انشای ماده موردبخت، موارد دعوی مرتبط بدون عناوین یادشده باشد و به‌هیچ‌وجه این ماده شامل دعوی مرتبط تحت عناوین مذکور نشود، دلیلی بر چنین انصرافی وجود ندارد و اطلاق ماده مذکور نیز چنین قیدی را نمی‌پذیرد؛ بنابراین جز در مواردی که به‌صراحت، حکمی مخالف مقررشده باشد (ازجمله مواد ۱۳۳ و ۱۳۹ ق.آ.د.م.)، دعوی مرتبط در یک دادگاه تحت هر شرایطی و با عنوان طاری یا بی‌عنوان و به‌طور مستقل، مشمول ماده موردبخت است و تکلیف مقررشده در آن، یعنی رسیدگی توأم، لازم است رعایت شود. بنا بر آنچه گفته شد، معلوم است، در مواردی که دعوی طاری در همان دادگاه، در خارج از مهلت‌های مقرر طرح می‌شود اگرچه بر اساس مقررات خاص مربوط به دعوی طاری با عنوان خاص، تکلیف رسیدگی توأم وجود ندارد، ولی در صورت ارتباط با دعوی اصلی بر اساس ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. دادگاه مکلف به رسیدگی به‌طور توأم است. به‌عبارت‌دیگر امتیازی را که به خاطر عدم شمول عنوان خاص دعوی طاری از دست می‌دهد، با تمسک و استناد به ماده موردبخت، به دست می‌آورد. البته، لازم است توجه شود که قلمرو شمول ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. محدود است به موارد دعوی مرتبط در یک دادگاه و شامل دعوی مرتبط در بیش از یک دادگاه و دعوی با اتحاد منشأ نمی‌شود. در تکمیل استدلال و استناد به ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م.

باشد. ماده ۸۹ همان قانون در مقام بیان اثر وجود چنین ایرادی اعلام کرده است در صورتی که دعوا در دادگاه دیگری در حال رسیدگی باشد، دادگاه مورد ایراد از رسیدگی به دعوا خودداری می‌کند و پرونده را به دادگاهی که دعوی مرتبط قبلاً در آن مطرح شده، ارسال می‌کند. لازم است توجه شود که در این ماده، قانون تکلیف دادگاه را در مورد طرح دعوی مرتبط در همان دادگاه، مشخص نکرده است و نسبت به این قسمت ساکت است. وانگهی، آن قسمت از مطالب این مواد که مربوط به دعوی یکسان است خارج از بحث این تحقیق است و مطالب این مواد صرفاً در خصوص دعوی مرتبط، محل بحث و بررسی است. با توجه به آنچه در خصوص ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. گفته شد و در مقایسه مواد مورد بحث با آن ماده، معلوم است، بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م. در آن قسمت که به دعوی مرتبط در همان دادگاه توجه می‌کند با ماده ۱۰۳ هماهنگ و مشترک است؛ اما در بخشی که به دعوی مرتبط در دادگاه دیگر می‌پردازد، از ماده ۱۰۳ متمایز است و به مطلبی می‌پردازد که در ماده ۱۰۳ به آن توجه نشده و به آن پرداخته نشده است. ماده ۸۹ ق.آ.د.م. نیز که صرفاً به دعوی در دادگاه دیگر توجه می‌کند و نسبت به دعوی مرتبط در همان دادگاه، ساکت است، نسبت به ماده ۱۰۳ متمایز است و وجه مشترکی ندارد؛ بنابراین بر اساس مواد مورد بحث در صورت طرح قبلی دعوی مرتبط در دادگاه هم‌عرض، دادگاهی که بعداً دعوی مرتبط در آن طرح شده نباید به دعوا رسیدگی کند و لازم است با امتناع از رسیدگی، پرونده را به دادگاه هم‌عرض ارسال نماید. این مواد، در خصوص نحوه رسیدگی دادگاه مرجع عالی و تکلیف یا عدم تکلیف آن دادگاه به رسیدگی توأم، ساکت هستند. به نظر می‌رسد با ارسال پرونده به دادگاه هم‌عرض و پس از وصول پرونده به آن دادگاه، شرایط اجرای ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. فراهم می‌شود و دادگاه مرجوع بر اساس این ماده، مکلف به رسیدگی به‌طور توأم است. همچنین در خصوص دعوی مرتبط در همان دادگاه، با توجه به سکوت مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. نسبت به اثر چنین ایرادی

می‌توان گفت، آنچه مسلم است این است که اگر دعوی مرتبط بدون عناوین خاص دعوی طاری طرح شود، بدون رعایت هیچ مهلتی، دادگاه طبق ماده مذکور مکلف به توأم نمودن رسیدگی است حال با فرض عدم شمول این ماده بر موارد دعوی مرتبط با عناوین خاص دعوی طاری، حکم این ماده با وحدت ملاک و حتی با قیاس اولویت شامل موارد دعوی مرتبط طرح شده تحت عناوین مذکور در خارج از مهلت نیز می‌شود؛ زیرا آنچه مبنای حکم ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. است (جلوگیری از صدور آرای متعارض و کاهش اطلاع دادرسی) در آن موارد نیز وجود دارد. وانگهی همان‌طور که پیش‌ازین گفته شد، عنوان طاری به‌کاررفته در چنین دعوی‌ای نباید سبب محروم شدن متقاضی از امتیازات مربوط به دعوی بدون چنین عنوانی شود. علاوه بر این که شمول چنین امتیازاتی به کسی که برای استفاده از چنین امتیازاتی عناوین مذکور را به کار می‌برد، سزاوارتر است و محروم کردن او، عقوبتی بس سنگین است که متقاضی را در وضعیتی به مراتب بدتر از حالتی که از این عناوین استفاده نمی‌کرد، قرار می‌دهد. در تعدیل تعارض و ناهماهنگی که بین ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. و مواد مربوط به دعوی طاری به ذهن القا می‌شود می‌توان گفت؛ فلسفه وضع این ماده، جلوگیری از صدور آرای معارض در موارد ارتباط دعوی است و چنین خطری سبب شده قانون‌گذار، رسیدگی توأم به دعوی مرتبط را صرف‌نظر از زمان اقامه آن‌ها مقرر نماید. درحالی‌که در مواد مخصوص دعوی طاری قانون‌گذار به منظور جلوگیری از اطلاع بیش‌ازحد در خصوص دعوی اصلی، مهلت‌هایی برای دعوی طاری مقرر کرده است، اگرچه ممکن است ضمانت اجرا و اثر چنین مهلت‌هایی حسب مورد (وجود ارتباط یا اتحاد منشأ) متفاوت باشد.

#### - مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م.

بند ۲ ماده ۸۴ ق.آ.د.م. مرتبط بودن دعوی طرح شده را به‌عنوان ایرادی مطرح کرده که مانع رسیدگی دادگاه به چنین دعوی، به‌صورت یک دعوی مستقل است، اعم از این که دعوی مرتبط در همان دادگاه یا در دادگاه هم‌عرض مطرح شده



سخنی به میان نیاورده است. ماده مورد بحث در بیان لزوم طرح دعوی مرتبط یا با منشأ واحد در دادگاهی که دعوی اصلی در آن اقامه شده، هیچ مهلتی مقرر نکرده است و اطلاق این ماده شامل مواردی که دعوی مرتبط یا با منشأ واحد، پس از جلسه دادرسی پرونده اصلی یا حتی در مراحل پایانی دادرسی آن پرونده اقامه شود نیز می‌شود؛ بنابراین ممکن است با استناد به این ماده، گفته شود، در مواردی که دعوا تحت عناوین خاص دعوی طاری در خارج از مهلت اقامه شده در صورت ارتباط با دعوی اصلی یا وحدت منشأ با آن، دادگاه نمی‌تواند پرونده را به دادگاه دیگر که ممکن است بر اساس قواعد عام صلاحیت و صرف نظر از ماده مورد بحث، صلاحیت دار است ارسال نماید، بلکه چنین پرونده‌ای به استناد ماده ۱۷ ق.آ.د.م. لازم است در همان دادگاه که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند، رسیدگی شود. با این تحلیل، ماده مورد بحث با مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. در آن قسمت که به دعوی مرتبط در دادگاه دیگر پرداخته‌اند، هماهنگ و مشترک است. با وجود این، با توجه به این که دعوی با منشأ واحد را نیز مورد توجه قرار داده، از این جهت، قلمروی گسترده‌تر نسبت به آن مواد دارد. در تکمیل استدلال و استناد به ماده مورد بحث و با توجه به آنچه در استناد به مواد ۱۰۳، ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. گفته شد، باید گفت، اگرچه ماده مورد بحث، سخنی از رسیدگی توأم به دعوی مرتبط یا با منشأ واحد نسبت به دعوی اصلی به میان نیاورده، ولی وقتی به موجب این ماده، چنین دعوی‌ای باید در دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند، اقامه و رسیدگی شود، با اقامه دعوی طاری در دادگاه رسیدگی کننده به دعوی اصلی، در موارد وجود ارتباط، شرایط ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. فراهم می‌شود و رسیدگی توأم نیز ضروری و الزامی می‌شود. به عبارت دیگر، ماده مورد بحث نیز مانند مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. در خصوص دعوی مرتبط، زمینه‌ساز اجرای ماده ۱۰۳ است. با وجود این، در خصوص دعوی با منشأ واحد، اگرچه ممکن است به استناد ماده ۱۷ قائل به لزوم اقامه و رسیدگی به آن‌ها در حال دادگاهی

حاکمیت بلامنازع ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. محرز است. نتیجه این که مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. نقش تکمیلی نسبت به ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. دارند و در مجموع به موجب مواد یاد شده، دعوی مرتبط اعم از این که در همان دادگاه یا در دادگاه دیگر طرح شده باشد، لازم است با دعوی اصلی جمع شده و به صورت توأم رسیدگی شود. مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. از نظر شمول نسبت به دعوی مرتبط طرح شده با عناوین خاص دعوی طاری و غیر آن و از نظر زمان طرح دعوی مرتبط نسبت به پرونده اصلی، دارای همان اطلاقی هستند که ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. دارد؛ بنابراین با همان استدلال‌هایی که در خصوص ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. گفته شد و در اینجا از تکرار آن خودداری می‌شود، معلوم است که اگر دعوی مرتبط تحت عناوین خاص دعوی طاری در خارج از مهلت و در دادگاه دیگر طرح شده باشد، بر اساس مواد ۸۴ (بند ۲) و ۸۹ ق.آ.د.م. لازم است، با امتناع دادگاه از رسیدگی، پرونده به دادگاهی که پرونده اصلی در آن در حال رسیدگی است فرستاده شود و در آنجا نیز به استناد ماده ۱۰۳ ق.آ.د.م. با دعوی اصلی، به صورت توأم رسیدگی شود. این مطلب زمانی بیشتر تأیید و نمایان می‌شود که توجه نماییم، علی‌رغم این که برخی از حقوقدانان ایراد سبق طرح دعوا را مربوط به نظم عمومی ندانسته، بلکه از حقوق خصوصی اصحاب دعوا دانسته‌اند (متین دفتری، ۱۳۷۸، ۲۱۳).

#### - ماده ۱۷ ق.آ.د.م.

به موجب ماده ۱۷ ق.آ.د.م. هرگاه در اثناء رسیدگی به دعوی، دعوی دیگری طرح شود که با دعوی اصلی ارتباط داشته باشد یا از یک منشأ باشد، لازم است چنین دعوی در دادگاهی طرح شود که دعوی اصلی در آن به جریان افتاده و در حال رسیدگی است. این ماده یکی از آثار طاری بودن دعوا به خاطر ارتباط یا اتحاد منشأ با دعوی اصلی را بیان کرده و آن لزوم اقامه دعوی طاری و رسیدگی به آن در دادگاهی است که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند. البته این ماده از اثر دیگر طاری بودن دعوا که رسیدگی توأم با دعوی اصلی است،

پرونده‌هایی بینجامد که ارتباط موضوع آن‌ها، آرای هماهنگی را می‌طلبد. در رسیدگی توأم به دو دعوی مرتبط، با توجه به این‌که دادگاه در هر زمان به هر دو دعوا توجه دارد، احتمال صدور آرای متعارض بسیار بعید است. درحالی‌که در رسیدگی‌های مستقل به آن دو، حتی در یک دادگاه نیز، چه بسا دادگاه به هنگام رسیدگی به یکی از آن‌ها و صدور رأی آن، به‌خصوص با در نظر گرفتن تراکم پرونده‌ها هیچ توجهی به دعوی مرتبط آن نداشته باشد و همین امر ممکن است سبب صدور آرای متعارض شود. این مطلب اقتضا دارد، دعوی مرتبط حتی در صورتی‌که پس از جلسه دادرسی دعوی اصلی اقامه شود، با دعوی اصلی به‌صورت توأم رسیدگی شود، اعم از این‌که بدون استفاده از عناوین خاص دعوی طاری یا با استفاده از عناوین مذکور باشد، (غفاری، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

### نتیجه‌گیری

در مورد شمول قواعد دعوی طاری موردنظر قانون‌گذار در مرحله تجدیدنظر می‌توان گفت: دادرسی عادلانه و قضای شایسته، وجود مراحل مختلف دادرسی در هر نظام حقوقی مترقی را توجیه می‌کند. طرح دعوی بدوی در تجدیدنظر هرچند احتمال تضییق و محدودیت دفاع و محدودیت اصل تناظر را فراهم می‌سازد، ضرورت احتراز از صدور احکام متعارض و پیشگیری از اتلاف وقت و هزینه و سایر اهداف و مزایای پیش‌بینی‌شده در جهت دادرسی عادلانه و قضای شایسته موجب شده، قانون‌گذار مقرراتی وضع کند تا اهداف مذکور را تضمین نماید. وضع قواعد مربوط به طرح دعوی در هرکدام از مراحل دادرسی و پیش‌بینی طرح برخی از دعوی طاری در مرحله تجدیدنظر که بتواند ماهیتاً و به‌صورت ابتدایی و به‌عنوان استثنا بر اصول و قواعدی از جمله «منع ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر»؛ «منع دخالت اشخاصی غیر از طرفین دعوی بدوی در مرحله مزبور» «دو درجه‌ای بودن رسیدگی ماهیتی به هر دعوی» و همچنین «ممنوعیت رسیدگی به دعوی که در مرحله نخستین رسیدگی ماهوی نشده» در این جهت و به‌منظور رسیدن به اهداف فوق است. دادگاه

که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند باشیم، ولی با توجه به این‌که در ماده یادشده سخنی از رسیدگی توأم نشده و ماده ۱۰۳ نیز مخصوص دعوی مرتبط است، رسیدگی توأم به دعوی مذکور (با منشأ واحد) امکان‌پذیر نیست، مگر این‌که تحت عناوین خاص دعوی طاری و در مهلت مقرر اقامه‌شده باشند. باوجود آنچه گفته شد، در خصوص استناد به ماده موردبحث این ایراد قابل‌طرح است که این ماده به‌طورکلی در مقام بیان نقش طاری بودن دعوا در صلاحیت محلی است و در مقام بیان جزئیات و احکام خاص و جزئی هرکدام از اقسام دعوی طاری نیست؛ بنابراین کلیات این ماده منافاتی با احکام خاصی که در اقسام دعوی طاری ذیل عناوین خاص این دعوی مقرر شده ندارد. در نتیجه اطلاق این ماده در خصوص مهلت اقامه دعوی طاری منافاتی با قیود و مهلت‌هایی که در ذیل عناوین خاص دعوی طاری مقرر شده ندارد و باوجود آن احکام خاص، نمی‌توان به اطلاق ماده موردبحث در این زمینه استناد کرد. وانگهی لزوم اقامه دعوی طاری در دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند، وقتی‌که با رسیدگی توأم، تکمیل نشود بی‌فایده و بی‌اثر است؛ زیرا رسیدگی به دعوی اصلی و طاری در یک دادگاه به‌طور مستقل، با رسیدگی به آن‌ها در دادگاه‌های متعدد، یکسان است. به‌عبارت‌دیگر، اقامه دعوی طاری در دادگاهی که به دعوی اصلی رسیدگی می‌کند، زمانی مفید و سودمند است که با رسیدگی توأم همراه شود و به‌این‌ترتیب از صدور آرای متعارض و اطاله دادرسی جلوگیری شود، در غیر این صورت، فایده و اثر چندانی بر آن بار نیست.

### - جلوگیری از صدور آرای متعارض

همان‌طور که پیش‌ازاین گذشت، یکی از مهم‌ترین مبانی وضع مقررات مربوط به دعوی طاری، جلوگیری از صدور آرای متعارض است. چنین مبانی در حقوق فرانسه، مورد تأیید و تأکید واقع شده است زیرا اگر دعوی طاری جدای از دعوی اصلی و به‌طور مستقل رسیدگی شوند، در مواردی ممکن است این رسیدگی مستقل به صدور آرای متعارض در

تجدیدنظر و دادرسان این دادگاه فقط در حدودی که در مرحله بدوی رسیدگی شده و ماهیتاً مورد حکم قرار گرفته، می‌توانند وارد شوند و نمی‌توانند فراتر از آن قدم گذارند. لیکن به تجویز قانون‌گذار گاهی از این اصول و قواعد، عدول شده و دعاوی بدوی در مرحله تجدیدنظر را قابل طرح دانسته است. طرح برخی دعاوی طاری مصداق دعاوی مذکور است. البته دعاوی دیگری همچون اعتراض ثالث به رأی قطعی و شکایت و ابطال رأی داور هم می‌تواند از مصادیقی دیگر باشد. طرح نخستین دعاوی مدنظر در دادگاه تجدیدنظر موجب تأثیرپذیری متقابل این دعاوی و طواری آن با دعاوی اصلی مطروحه در برخی جهات می‌شود که این تأثیرپذیری یا به جهت ارتباط و وحدت منشأ و رسیدگی توأمان و تأثیر حکم هرکدام بر دیگری و یا به علت عالی بودن مرجع تجدیدنظر در رسیدگی‌های مزبور و یا نهایتاً حکم قانون‌گذار و تجویز قانون است. مرحله تجدیدنظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی است. این مرحله نیز همانند مرحله بدوی ظرف زمانی متعارفی را در برمی‌گیرد و به‌منظور دادرسی عادلانه باید مقررات مربوط به تجمیع دعاوی و طرح دعاوی مرتبط در این دادگاه نیز همانند مرجع بدوی عمل شود و دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند این مقررات را در خصوص موارد مذکور نادیده بگیرد و به هر عنوان از رسیدگی به دعاوی‌ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است، سرباز زند و اظهارنظر نکند. با توجه به آنچه در این پژوهش گذشت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در مورد دعاوی طاری تحت عناوین خاص از قبیل متقابل و جلب ثالث که در خارج از مهلت مقرر اقامه شده باشد، از بین دیدگاه‌های مطرح شده، دیدگاه سوم ترجیح دارد؛ زیرا دیدگاه اول یعنی نپذیرفتن چنین دعوایی نه تنها در تأیید آن ادله قوی و قابل قبولی قابل طرح نیست بلکه ادله محکمی بر رد آن وجود دارد و انتقادات جدی نسبت به آن، به شرحی که در متن توضیح داده شد وجود دارد. دیدگاه دوم یعنی تفکیک چنین دعوایی از دعاوی اصلی و رسیدگی

مستقل به آن، اگرچه در خصوص دعاوی طاری اقامه شده در خارج از مهلت درجایی که صرفاً اتحاد منشأ با دعاوی اصلی دارد، قابل قبول است، با بررسی‌های انجام شده در این پژوهش، به‌طور خلاصه می‌توان از تغییر خواسته که مفصلاً به آن پرداخته شده است نتیجه گفت که پدیده می‌تواند گاهی در تمامی مراحل دادرسی و گاه تنها در برخی مراحل دادرسی ایجاد گردد. به‌عنوان نمونه: از کاهش خواسته توسط خواهان می‌توان یادکرد که خواهان می‌تواند در تمام مراحل و مقاطع دادرسی خواسته خود را کاهش دهد و نتیجه این خواهد بود که دادگاه از آن پس بر مبنای خواسته جدید کاهش یافته رسیدگی را ادامه خواهد داد. به عبارتی تغییر ایجاد شده از این طریق مستقیماً بر رسیدگی دادگاه تأثیر گذارده است. درحالی‌که در سایر موارد تغییر خواسته مانند افزایش خواسته یا تغییر نحوه‌ی دعوا، چنین اختیاری برای خواهان، از طرف مقنن پیش‌بینی نگردیده است و خواهان جهت اعمال این دو حق خویش از اختیارات محدودتری برخوردار گردیده است زیرا این موارد مستقیماً در حقوق خواننده تأثیر می‌گذارد و به جهت رعایت اصل تناظر و نسبی بودن دعاوی لازم است، حقوق خواننده مدنظر گرفته شود اما در کاهش خواسته این خواهان است که با اراده خویش از حق مورد ادعایش صرف نظر می‌نماید و هیچ صدمه‌ای به حقوق خواننده وارد نمی‌آورد.

### منابع و مأخذ

۱. جعفری لنگرودی، دکتر محمدجعفر. (۱۳۸۶). *دائرةالمعارف علوم اسلامی (قضایی)*، تهران، انتشارات گنج دانش، ج ۲.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸). *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، ج ۲، چ ۱.
۳. زراعت، عباس. (۱۳۸۵). *قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران*، تهران، انتشارات خط سوم، چ ۳.

۴. زراعت، عباس؛ فلاح نژاد، فاطمه؛ استادی مونا. (۱۳۸۸). آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دانش‌پذیر، چ ۱.
۵. شمس، عبدالله. (۱۳۸۲). آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات میزان، ج ۲، چ ۳.
۶. شمس، عبدالله. (۱۳۸۴). آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دراک، ج ۳، چ ۲.
۷. شمس، عبدالله، (۱۳۸۶). آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، تهران، انتشارات دراک، ج ۳، چ ۹.
۸. غفاری، جلیل. (۱۳۸۴). آیین دادرسی مدنی (۳)، تهران، انتشارات دانشگاه پیام‌نو، چ ۳.
۹. متین دفتری، احمد. (۱۳۸۱). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دوجلدی، تهران، انتشارات مجد ج ۲، چ ۱.
۱۰. معاونت آموزش قوه قضائیه. (۱۳۸۷). مجموعه نشست‌های قضایی، مسائل آیین دادرسی مدنی.
۱۱. معین، محمد. (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، چ ۴.
۱۲. مقصود پور، رسول. (۱۳۸۹). دعاوی طاری و شرایط اقامه آن، تهران، انتشارات مجد.
۱۳. مهاجری، علی. (۱۳۸۷). مبسوط در آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات فکر سازان، ج ۱، چ ۱.
۱۴. مهاجری، علی. (۱۳۸۷). آیین قضاوت مدنی در محاکم ایران، تهران، انتشارات فکر سازان، چ ۴.